

قلمرو زبان فارسی^۱ افغانستان - ایران - تاجیکستان

دکتر محمود افشار

افغانستان برادر عزیز ایران است

هر مرد سیاسی «ایده‌آل» یا آرزویی دارد. یکی از مهم‌ترین آرزوهای سیاسی من هم پس از حفظ تمامیت ایران مستقل امروز این است که در قلمرو زبان فارسی همیشه یگانگی و حسن تفاهم حکمفرما باشد. قلمرو زبان فارسی کجاست و خود زبان فارسی چیست که من این قدر دلباخته این و پای‌بند آنم؟ بیست و چند سال پیش که با کشتی از اروپا به ایران می‌آمدم یک نفر تاجیک اهل ماوراءالنهر با من همسفر شد. همین که لب به سخن گشود و دانستم پارسی‌گوی است سفر دراز دریا را کوتاه گرفتم و حقیقتاً لذتی که از مصاحبت او بردم فراموش نشدنی است. مثل اینکه در زمان سامانیان می‌زیستم و با یکی از فرزندان رودکی مکالمه می‌کردم و اشعار نغز آن شاعر فصیح را با لهجه بخارایی می‌شنیدم که می‌فرمود:

۱. مجله آینده: سال سوم، شماره ۸ (اردیبهشت ۱۳۲۴)، شماره مسلسل ۳۲، صص ۴۰۱-۴۰۵ (با تلخیص).

باد جوی مولیان آید همی
 یاد یار مهربان آید همی
 ریگ آموی و درشتی‌های آن
 زیر پایم پرنیان آید همی
 آب جیحون با همه پهناوری
 خنگ ما را تا میان آید همی

همچنین وقتی سعادت ملاقات یک نفر برادر افغانی مرا دست می‌دهد
 گذشته پرافتخار و با عظمت دربار محمود سبکتکین در غزنه در نظرم می‌آید...
 ملک‌الشعراء عنصری را می‌بینم که سر صف شاعران در جلو بارگاه یمین‌الدوله
 ایستاده این اشعار آبدار را می‌خواند:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
 چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
 چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد
 رود به دیده دشمن به جستن پیکار
 نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر
 نه فالگیر به کار آیدش نه کارگزار
 رود چنانکه خداوند شرف رفت به رزم
 زمانه گشت مر او را دلیل و ایزد یار

حس می‌کنم که ما با افغان‌ها و تاجیک‌ها همیشه از یک اصل و نسب و
 دارای یک زبان و تاریخ و ادبیات مشترک بوده و مهم‌ترین چیزی که ما را تاکنون

به یک رشته یگانگی استوار داشته است همانا زبان فارسی است که شیرین‌ترین زبانهای جهان می‌باشد.

من اگر «امپراطوری» ایران امروز را از لحاظ لفظ مورد گفتگو قرار دادم و بی مورد دانستم، اکنون می‌خواهم از جهت سیاست هم مخالفت خود را صراحتاً با آن اظهار کنم؛ به این معنی که معتقدم باید از دل‌های خود این هوس و آرزو را، به فرض اینکه وجود داشته بیرون کنیم که باز حکومت ایران چنان شاهنشاهی را ایجاد کند که ایران و افغانستان و هندوستان و ترکستان و قفقاز و آسیای صغیر و عراق و غیره را فرضاً شامل باشد، زیرا به عقیده من این آرزوی سیاسی، هوس است که دیگر با مقتضیات زمان وفق نمی‌دهد...

اما من به یک امپراطوری دیگر علاقه دارم و آن «امپراطوری ادبی» یعنی «قلمرو زبان یا ادبیات فارسی» است که شامل افغانستان و تاجیکستان و ایران و بلوچستان و کردستان می‌باشد - که بعضی از آنها ادبیات با عظمت کم‌نظیر فارسی را در قرون متمادیه مشترکاً به وجود آورده - ادبیاتی که فقط اشتراک مساعی آنها توانسته است آن را بدین زیبایی بیاراید - اشتراک مساعی که باید پایدار بماند تا بتواند چنین آثار بزرگ و جاویدانی را حفظ کند و باز به وجود آورد. سران و تاجداران و صاحب منصبان این «امپیر» Empire نویسندگان و شعرا و دانشمندان و کلیه زبان‌آوران این لسان شیرین بیان از اقوام و طوایف گوناگونند که هر یک با لهجه یا لحن یا نمک محلی خود سخن می‌گویند یا شعر می‌سرایند و می‌خوانند. قرن‌هاست در مجالس بزم به ساز و آواز «پای‌کوبان» و در میدان‌های رزم «کین‌جویانه» از دوست و دشمن کام گرفته‌اند. این زبان دیگر شهرستان یا کشور خاص یا وطن مخصوص کسی نیست که ایجاد اختلاف کند...

اگر وطنی نیست، نوعی از وطن است، زیرا هر یک از ما چون وطن آن را دوست می‌داریم.

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن شهریست کورا نام نیست!

چرا، نام هم دارد و چه زیبا اسمی!

«قلمرو زبان فارسی» نام این «وطن» مشترک عمومی تمام فارسی‌گویان است...

«قلمرو زبان فارسی» اسم این «امپراطوری ادبی» با عظمت است.

«قلمرو زبان فارسی» عنوان این «جامعه اخلاقی» مشترک ما می‌باشد. همه ما به یک نسبت به آن افتخار می‌کنیم. عنصری و سنائی، فردوسی و سعدی، یا رودکی و معزی، به همه ما تعلق دارند و به یک اندازه از اشعار آبدار آنان بهره می‌بریم. در ایران قصاید غرّای عنصری را کمتر نمی‌خوانند چون سُراینده افغانست، یا در افغانستان از غزلیات فصیح سعدی کمتر لذت نمی‌برند چون گوینده ایرانی می‌باشد...

در نظر من پاسداری از قلمرو زبان فارسی باید «ایده‌آل» یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد. در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی و احیاء آن در بخش‌هایی که امروز مرده است و ایجاد انواع جدید همان ادبیات به حکم تجدّد و تازه شدن محکوم به زوال نگردد. منظورم آن است که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می‌گویند یا می‌گفته‌اند و ساختمان بزرگ ادبیات فارسی را به مشارکت یکدیگر برپا ساخته و باز استعداد آن را دارند که

بزرگ‌تر کنند از هم پراکنده یا نسبت به هم بیگانه نشوند، بلکه دست به دست هم داده این بناء بزرگ تاریخ را عظیم‌تر و بلندتر و زیباتر برآورند، بنایی که یک تن از سازندگان آن، فردوسی طوسی، در هزار سال پیش درباره یکی از کاخ‌های آن «شاهنامه» گفته است:

بناهای آباد گردد خراب
 ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیابد گزند
 برین نامه بر سال‌ها بگذرد
 بخواند هر آنکس که دارد خرد

و سعدی گلکار زبردست دیگر درباره گلستان ادبی که خود به بار آورده فرماید:

به چه کار آیدت ز گل طبقی
 از گلستان من ببر ورقی
 گل همین پنج روز و شش باشد
 وین گلستان همیشه خوش باشد

خلاصه، مقصود من از پاسبانی قلمرو زبان فارسی این است که کلیه مردمی که به زبان فارسی سخن گفته یا می‌گویند، به زبانها با لهجه‌هایی دیگر پیوستگی دارند ولی زبان کتبی یا ادبی آنها فارسی است (مانند آذربایجان که هم اکنون به ترکی صحبت می‌نمایند و به فارسی شعر می‌گویند و نگارش می‌کنند) با

ما گرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی که می‌خواهند هر روز به عنوانی ما را اخلاقاً از هم پراکنده کنند از خود برانیم. من اگر از کردستان یا بلوچستان اسم بردم ولی از لرستان یا مازندران و گیلان یاد نکردم با اینکه از جهات منظوره تفاوتی ندارند به علت این است که در خارج از حدود فعلی ایران و افغانستان، کردستان و بلوچستانی وجود دارد که در قلمرو زبان ادبی فارسی داخل است.

البته استعمال کلمه ایران به معنی اعم (ایران) است مثل (فلات ایران) که عملاً و اصطلاحاً شامل ایران و افغانستان و بلوچستان می‌باشد. همچنین شاهنشاهی (ایران) در عصر غزنوی که مسلماً جنبه خاص افغانی آن غلبه داشته ... و بسیاری از رجال سیاسی و سرداران و مخصوصاً سپاهیان که به هندوستان تاخت و تاز می‌کرده به واسطه قرب جوار از اهل افغانستان بوده‌اند، ولی مع‌هذا دولت او به نام شاهنشاهی ایران شناخته و نامیده شده، زیرا در آن وقت سرتاسر این ممالک در برابر (توران) یا (هندوستان) یا (روم) یا (یونان) یا (چین) یا بالاخره (عرب) (امپراطوری ایران) نام داشته است. چنانکه عنصری بلخی درباره سلطان محمود غزنوی گوید:

ور از هیاطله گویم عجب فرو مانی

که شاه ایران آن‌جا چگونه کرد سفر!

همچنان که فارسی نیز منسوب به نام یک ایالت ایران است که سابقاً (استخر) یا (پرسپولیس) و اکنون شیراز مرکز آن است و امروز اسم عمومی زبان ما شده است. همان‌سان که زبان انگلیسی نیز زبان مشترک انگلیس‌ها و امریکاییان است، یا فرانسه لسان فرانسویان و بلژیکی‌ها می‌باشد. همان‌گونه که لفظ انگلیس

در یکی از ارکان مهم مشترک انگلیس و امریکا احساسات (من و ما) را در امریکایی‌ها تحریک نمی‌کند همین‌طور هم لفظ ایران... به معنی عامی که این لفظ دارد نباید سوءتعبیر شود. اصلاً [ایران، در بحث ما] کلمه با مقصود کلی و عامی که دارد نمی‌تواند معنی خاص داشته باشد به عقیده نگارنده... نباید از معنایی که برای آن در نظر گرفته شده تجاوز کند و آن عبارت از اراده مشترک تزلزل‌ناپذیر همه ملل و مردمی می‌باشد که به زبان فارسی با لهجه‌های آن تکلم می‌کرده یا اکنون سخن می‌گویند و تاریخ ادبی و همچنین تاریخ سیاسی مشترکی به وجود آورده و چه بسا که در میدان‌های رزم بازو به بازوی هم جنگ کرده، فتح نموده، شکست خورده یا افتخاراتی به دست آورده‌اند...